

استعاره‌های جهتی قرآن با رویکرد شناختی

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا*

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

خدیدجه حاجیان**

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

هدف از نگارش این مقاله، بررسی زبان‌شناختی استعاره جهتی در قرآن با توجه به رویکرد نظریه معاصر استعاره است. اهمیت این تحقیق در اینجاست که استعاره بخش مهمی از ارتباط‌های گفتاری و کلامی را تشکیل می‌دهد و آنقدر طبیعی وارد زندگی ما می‌شود که ممکن است در عمل جلب توجه نکند. استعاره در زبان دین نیز کمتر از سایر صورت‌های زبانی نیست. در استعاره‌های جهتی، نظامی کلی از مفاهیم با توجه به مفاهیمی از نظامی دیگر سازمان‌بندی می‌شود. استعاره‌های جهتی، مفاهیم را با اعطای صورت مکانی در جهات متقابل به یکدیگر مرتبط می‌کنند. این جهت‌های مکانی، قراردادی یا دلخواهی نیستند؛ بلکه بر مبنای تجربه‌های فیزیکی و فرهنگی انسان‌ها شکل می‌گیرند. وظیفه این نوع استعاره‌ها بیش از هر چیز، برقراری انسجام در نظام مفهومی ماست. تقابل‌های «بالا یا پایین، جلو یا پشت، راست یا چپ، مرکزی یا حاشیه‌ای، درون یا بیرون» همه از این دست است. این جهت‌های فضایی یا مکانی با تصویر فضای هندسی‌ای که در ذهن به وجود می‌آورند، مفهومی جدید و در نتیجه درکی جدید می‌آفرینند.

واژه‌های کلیدی: قرآن، استعاره جهتی، استعاره شناختی، انطباق، طرح‌واره.

* نویسنده مسئول: akrod@modares.ac.ir

** نویسنده مسئول: khadijehajjyan@modares.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۸۸ / ۱۲ / ۴

تاریخ دریافت: ۸۸ / ۴ / ۷

۱. مقدمه

استعاره بخش مهمی از ارتباط‌های گفتاری و کلامی ما را تشکیل می‌دهد و آن‌قدر طبیعی وارد زندگی ما می‌شود که ممکن است در عمل جلب توجه نکند؛ از این رو بررسی و تحلیل آن از زاویه زبان‌شناسی شناختی موضوع قابل‌توجهی است. در گذشته، استعاره تنها در شعر و خطابه و ادبیات در کنار صناعات ادبی مانند سجع و تشبیه و تمثیل مطرح می‌شده است؛ اما با این رویکرد می‌توان ثابت کرد که حوزه استعاره تنها به امور بلاغی (آرایه‌های ادبی) محدود نمی‌شود و استعاره‌های فراوانی در زبان روزمره به کار می‌رود، به گونه‌ای که می‌توان گفت نظام مفهومی روزانه ما ماهیتی استعاری دارد. به عبارت دیگر، با بررسی استعاره در حوزه واژگان و اندیشه ثابت می‌شود زبان روزمره ما سرشار از مفاهیم استعاری است. از دیدگاه معاصر، استعاره ابزاری است که در همه سطوح زبان، هم سطح بلاغی (ادبی) و هم تقریباً در تمام جنبه‌های گفتار مطرح است و این اهمیت با رویکرد شناختی و از دیدگاه نظریه معاصر استعاره بیشتر نمایان می‌شود.

در نظریه معاصر استعاره بر این نکته تأکید می‌شود که بسیاری از مفاهیم انتزاعی دارای ساختی استعاری هستند و در بسیاری موارد ممکن است این استعاره‌ها در سطح زبان آشکار نشوند؛ اما به هر حال بر مفاهیم حاکم‌اند و استعاره در معنای شناختی آن، پلی برای درک مفاهیم انتزاعی است. این نظریه همچنین مدعی جهانی‌بودن استعاره‌هاست و دلیل آن، تجربه‌های مشترک جسمی همه انسان‌هاست.

هدف این تحقیق، بررسی زبان‌شناختی استعاره جهت در زبان قرآن در چارچوب رویکرد شناختی نظریه معاصر استعاره است. مسئله تحقیق این است که استعاره‌های جهت‌ی قرآن چگونه مفاهیم انتزاعی - معنایی قرآنی را می‌نمایند و این استعاره‌ها تا چه اندازه با تجربه‌های روزمره انسان در زندگی مطابقت دارند؟

گفتنی است در این پژوهش از انواع مختلف استعاره تنها استعاره‌های جهت‌ی: بالا یا پایین، راست یا چپ، پشت یا جلو، مرکزی یا حاشیه‌ای و درون یا بیرون بررسی و تحلیل می‌شوند.

۲. تعریف استعاره

واژه Metaphor به معنای «استعاره» از واژه یونانی Metaphora (مشتق از Meta به معنای فرا و Pherein به معنای بردن) گرفته شده است. این واژه در عمل شامل گروه خاصی از فرایندهای زبانی است که در آن‌ها جنبه‌هایی از یک شیء به شیء دیگر نسبت داده می‌شود و در آن از شیء دوم به گونه‌ای سخن می‌رود که گویی شیء اول است (هاوکس، ۱۳۸۰: ۱۱).

جورج لیکاف و مارک جانسون از دیدگاه شناختی به استعاره پرداخته و کتاب معروف *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*^۱ را نوشته‌اند. از نظر آنان، استعاره فقط موجب وضوح و گیرایی بیشتر اندیشه‌های ما نمی‌شود؛ بلکه عملاً ساختار ادراک‌ها و دریافت‌های ما را تشکیل می‌دهد. از دیدگاه شناختی، استعاره درک یک حوزه تجربی بر اساس حوزه تجربی دیگر است. به عبارت دیگر، از یک حوزه به نام مبدأ به حوزه دیگر به نام مقصد انطباق^۲ صورت می‌گیرد؛ به طوری که مهم‌ترین رکن ساختار استعاره تلقی می‌شود. این واژه در علم ریاضیات «نگاشت» نام دارد. انطباق به صورت نوعی الگوریتم یا تناظر یک‌به‌یک از ساختار حوزه مبدأ شروع، و بر ساختار حوزه مقصد منطبق می‌شود. این انطباق دربرگیرنده مجموعه‌ای از تناظرهای هستی‌شناختی میان هستی‌های موجود در حوزه مبدأ و حوزه مقصد است و به ما امکان می‌دهد تا با دانشی که در مورد حوزه مبدأ داریم به حوزه مقصد بیندیشیم، گفت‌وگو و استدلال کنیم و سرانجام رفتار نماییم. استعاره‌ها انطباق‌هایی «جزئی» و «نامتقارن»^۳ هستند که تنها بخشی از حوزه مقصد را توصیف یا تبیین می‌کنند. این انطباق‌ها درحالی‌که برخی از جنبه‌های حوزه مقصد را برجسته و مشخص می‌کنند، برخی جنبه‌های دیگر آن را پنهان می‌کنند. تمرکز روی برخی جنبه‌ها موجب به وجود آمدن تفاوت میان استعاره‌هایی می‌شود که برای مقصدی یکسان به کار می‌روند.

در دایرةالمعارف زبان‌شناسی آشر ذیل مدخل استعاره چنین آمده است:

استعاره آرایه‌ای است که در آن از پدیده‌ای به گونه‌ای یاد می‌شود که گویی پدیده دیگری است. استعاره یکی از مشخصه‌های فراگیری زبان بشری است؛ به همین دلیل توانایی فهم و کاربرد آن ویژگی توانش تکامل‌یافته زبانی است. به گفته

ارسطو، توانایی کاربرد درست استعاره «نشانه نبوغ» است. در حال حاضر، بخشی از آزمون‌های هوش و ارزیابی خلاقیت به استعاره اختصاص دارد. در گفتمان‌های تخصصی از جمله الهیات، فلسفه، حقوق، زبان علم و گفتمان‌های دیگر از استعاره برای بیان تجربیات و تصوراتی استفاده می‌شود که گویی زبان روزمره قدرت بیان آن‌ها را ندارد. از این‌رو استعاره، حوزه بیان را در زبان افزایش می‌دهد. از دیدگاه زبان‌شناختی، استعاره اساساً دربردارنده پاره‌گفتارهایی است که گوینده آن‌ها را تولید و شنونده آن‌ها را پردازش می‌کند.

۳. پیشینه تحقیق

در مطالعه تاریخچه نظریه‌های مطرح‌شده در باب استعاره، نام بسیاری از فیلسوفان و ادیبان و سخنوران به چشم می‌خورد که بی‌شک نخستین و تأثیرگذارترین آن‌ها ارسطو است. وی در دو کتاب *فن شعر* و *فن خطابه* درباره زبان و نوع کاربرد آن مطالبی نوشته و در آن‌ها به تشریح استعاره پرداخته است. اما بحث استعاره شناختی یا مفهومی، بحث نوینی است که بیشتر از دهه‌های پایانی قرن بیستم به آن روی آورده‌اند و مهم‌ترین نظریه در این زمینه، نظریه شناختی استعاره از جورج لیکاف زبان‌شناس و مارک جانسون فیلسوف است.

درباره استعاره شناختی (مفهومی) در ایران تحقیقات اندکی انجام شده است که این پژوهش‌ها یا به بررسی جنبه‌های دستوری استعاره پرداخته یا در حوزه بین زبان و ادبیات بوده است (صدری، ۱۳۸۵). تحقیقی نیز در باب بررسی استعاره در شعر نو از دیدگاه شناختی انجام شده است (گلفام و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۱۳۶). اما بررسی استعاره در متون مقدس از جمله *قرآن کریم* بیشتر با رویکردی سنتی انجام شده است. در این میان تنها پورابراهیم (۱۳۸۸) در پژوهشی، انواع استعاره‌های مفهومی را در پانزده جزء *قرآن کریم* بررسی کرده و برای آن‌ها طرح‌واره‌هایی ارائه داده است. او به دلیل کثرت استعاره‌های قرآنی به همه آن‌ها نپرداخته و گفته است که کتابش مقدمه‌ای برای پژوهش‌های بیشتر است (۱۳۸۸: ۹). او بخشی از پژوهش خود را به استعاره‌های جهتی

(بالا/ پایین، پشت/ جلو و دور/ نزدیک) پانزده جزء اول قرآن کریم اختصاص داده است.

اما در این تحقیق دامنه تحلیل‌ها و مثال‌ها گسترده شده و استعاره‌های جهتی دیگری بررسی، و مثال‌ها از جای جای قرآن انتخاب شده است؛ هرچند بسیاری از مثال‌ها و نمونه‌ها به دلیل رعایت مجال مقاله ذکر نشده است؛ به همین دلیل نتایج جدید دیگری از این پژوهش به دست آمده که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۴. چارچوب نظری استعاره‌های شناختی

دیدگاه زبان‌شناسی شناختی و نظریه معاصر استعاره، به طور مشخص در مقاله لیکاف به نام «نظریه معاصر استعاره» در سال ۱۹۹۲م مطرح شد؛ هر چند پیش از آن، پژوهش‌هایی درباره مفهوم استعاره انجام شده بود. جورج لیکاف و مارک جانسون در سال ۱۹۸۰م در کتاب *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*، دریچه جدیدی به مطالعات استعاره گشودند. به نظر آنان، نظام مفهومی ذهن بشر که اندیشه و عمل انسان بر آن استوار است، در ذات خود ماهیتی استعاری دارد. اما از آنجا که در حالت عادی دسترسی مستقیم به آن ممکن نیست، برای کشف ساختار چنین نظامی می‌توان از بازنمود ساختار مفهومی آن، یعنی زبان بهره جست. از سوی دیگر، با توجه به آنکه ارتباط‌های زبانی بر پایه همین نظام مفهومی قرار دارد که خاستگاه تفکر بشری است، زبان شاهد مهمی بر چیستی چنین نظامی است. رویکرد لیکاف و جانسون به استعاره، «نظریه استعاره مفهومی»^۴ نامیده می‌شود.

در ادامه به تفاوت‌های نظریه معاصر و دیدگاه سنتی در باب استعاره اشاره می‌شود تا لزوم پی‌ریزی چنین نظریه‌ای بیشتر مشخص شود:

۱. در دیدگاه سنتی، استعاره موضوع و ابزاری زبانی است؛ اما در رویکرد نظریه معاصر، استعاره موضوعی مربوط به اندیشه است.

۲. در دیدگاه سنتی، زبان روزمره، زبانی حقیقی و بدون استعاره است و استعاره در زمره صناعات ادبی و متعلق به زبان مجازی به شمار می‌رود؛ درحالی‌که در نظریه

- معاصر، با ارائه شواهدی نشان داده می‌شود که نه تنها زبان روزمره خالی از استعاره نیست، بلکه بخش قابل توجهی از آن استعاری است.
۳. در دیدگاه سنتی، استعاره «واژه یا عبارت» است؛ اما در نظریه معاصر، استعاره انطباق یک‌به‌یک به مفهوم ریاضی آن است؛ به عبارت دیگر مجموعه‌ای از تناظرهای یک‌به‌یک مفهومی قاعده‌مند به‌شمار می‌رود. در مورد فرایند انطباق دو نکته دارای اهمیت است:
- این تناظر یک‌طرفه است؛ به طوری که جهت این تناظر از حوزه مبدأ به سمت مقصد است و جهت عکس آن صادق نیست.
 - در این انطباق لزوماً تمام مفاهیم از حوزه مبدأ به حوزه مقصد منتقل نمی‌شوند. این موضوع یکی از ویژگی‌های اساسی استعاره است که به بخش‌های خاصی از حوزه مقصد توجه دارد.
۴. در دیدگاه سنتی، اصطلاحاتی که به‌عنوان استعاره به‌کار می‌روند، دارای معانی دلخواهی هستند؛ اما در نظریه معاصر، استعاره‌ها قراردادی هستند و بر اساس قوانینی زایا ساخته می‌شوند.
۵. در دیدگاه سنتی، استعاره ابزاری از صناعات ادبی است که برای زینت کلام به‌کار می‌رود؛ اما در رویکرد معاصر، استعاره نشانه‌ای عینی برای تجلی مفاهیم ذهنی انسان است (لیکاف و جانسون، ۱۹۸۰: ۱۵۰-۱۵۳).
- نظریه معاصر استعاره بر بنیان فلسفی و روش‌شناختی متمایزی بنا شده؛ به گونه‌ای که این رویکرد را به نظریه تبدیل کرده است. این رویکرد ادعا می‌کند که به جای دو دیدگاه عینی‌گرا و ذهن‌گرا که همواره در تاریخ بحث‌های فلسفی مطرح بوده است، راه حل سومی پیش‌رو می‌نهد. در عینی‌گرایی، جهان و پدیده‌های آن کاملاً مستقل از ذهن آدمی توصیف می‌شود؛ به گونه‌ای که ذات پدیده‌ها، ماهیت و روابط آن‌ها کاملاً مستقل از تجربه‌ای است که انسان‌ها از پدیده‌ها دارند. به این معنا که «جهان» بدون توجه به هر فرهنگی و مستقل از هر نوع زاویه دید بشری، به صورت عینی توصیف می‌شود. بر اساس این

معنا رابطه‌ای انتزاعی میان بازنمایی‌های نمادین و واقع‌گرایی عینی است. نمادها به خودی خود، دلبخواهی و بی‌معنایند، اما با توجه به ظرفیتشان برای مربوط شدن به اشیا، ویژگی‌ها، و روابط میان آن‌ها معنا می‌یابند. معنا به‌عنوان رابطه‌ای میان کلمات و اشیا موجود در جهان تعریف می‌شود که این کلمات به آن‌ها ارجاع می‌دهند (Yu, 1998: 20-22).

با توجه به توصیف بالا آشکار است که دیدگاه عینی‌گرایی نمی‌تواند برای شیوه بیان استعاری اهمیتی قائل شود؛ زیرا این روش مرزبندی میان کلمات را در هم می‌شکند و دسته‌بندی‌ها را مخدوش می‌کند. با این نوع نگرش نمی‌توان برای بازنمایی عینی جهان شیوه مناسبی انتخاب کرد؛ زیرا در این دیدگاه معنا از نحوه درک انسان متمایز می‌شود.

لیکاف این دیدگاه را به چالش می‌کشد و رویکرد واقع‌گرایی تجربی را پیشنهاد می‌کند. به اعتقاد وی، عینی‌گرایی و تجربه‌گرایی دو تفسیر مختلف از دیدگاه واقع‌گرایی بنیادی‌اند. از این‌رو هر دو به وجود جهان واقعی و دانش پایدار آن اذعان دارند و دیدگاهی را رد می‌کنند که مفهوم حقیقت را تنها بر پایه انسجامی ذهنی^۵ و درونی استوار می‌کند. اما تفاوت آن‌ها در این است که «عینی‌گرایی، معنا را مستقل از طبیعت و تجربه تفکر انسانی می‌داند، در حالی که در واقع‌گرایی تجربی، معنا بر اساس تجسم تعریف می‌شود؛ یعنی بر اساس ظرفیت‌های زیستی جمعی و تجارب فیزیکی و اجتماعی انسانی در محیط» (Ibid, 21-22).

«تجسم» مفهومی کلیدی در نظریه معناسناسی شناختی و نیز نظریه معاصر استعاره است. این مفهوم بیان می‌کند که معنا بر اساس تجربه، به‌ویژه تجربه انسان از ساختار بدنی‌اش ایجاد می‌شود. به اعتقاد جانسون، «آنچه که انسان تجربه می‌کند، آنچه که می‌تواند برای او معنایی داشته باشد، چگونگی درک تجربه و چگونگی تفکر در باب آن کاملاً به ساختار بدنی او وابسته است» (Lakoff & Johnson, 1980: 109). به‌عبارت دیگر، شناخت بشری تجسّدی است و تجربه بدنی در معنابخشی، استدلال و ادراک نقش اساسی دارد. به اعتقاد معناسناسان شناختی، برخی کاربردهای استعاری در زبان مانند «روح پرواز کرد» و «از خنده افتاده‌ام» که نشان‌دهنده مفهوم «شادی در بالا

و غم در پایین» است، ما را به این تجربه می‌رسانند که گویی این دسته از استعاره‌ها بر تجربه‌های جسمانی مبتنی‌اند؛ زیرا به ما تفهیم می‌کنند که آنچه قرار است خوب باشد در «بالا» و آنچه بد است در «پایین» جای می‌گیرد (صفوی، ۱۳۸۳: ۳۶۹).

مارک ترنر (۱۹۹۴) نیز در مقاله‌ای با عنوان «طرح یک نظریه معنایی» به اهمیت تجربه‌های بدنی اشاره می‌کند. او ابتدا از پروتاگوراس، فیلسوف یونانی، نام می‌برد که معتقد بود «انسان معیار همه‌چیز است». (Turner, 1994: 91). او با استفاده از همین عبارت، دیدگاه عینی‌گرایی را به چالش می‌کشد و معنا را نه یک ویژگی ایستای خارج از وجود انسانی، بلکه جنبه‌ای پویا از تفکر آدمی می‌داند که خاستگاهش را باید در طبیعت بشری جست‌وجو کرد. به اعتقاد وی، فرهنگ و جامعه و زبان و تمام جنبه‌های دیگر زندگی بشری مفاهیم موجود در ذهن هستند و معنا در واقع، بازتاب این مفاهیم ذخیره‌شده در مغز است.

بسیاری از طرح‌واره‌ها از تجربه‌های انسان از ساختار جسمانی‌اش الهام گرفته می‌شوند. در ادامه به چند نمونه از این تجربه‌های ساختار بدنی و بازتاب آن‌ها در زبان اشاره می‌شود:

۱. بدن انسان با قسمت‌های مختلفش یک کل را تشکیل می‌دهد که دارای اجزائی است و نمونه ثابتی از طرح‌واره‌های پشت یا جلو است:
 - تجربه‌های زیادی پشت سر گذاشته‌ایم.
۲. ساختار بدن انسان پایه طرح‌واره بالا و پایین را فراهم می‌کند:
 - از پلکان ترقی بالا رفت.
۳. استعاره «بیشتر بالاست» برگرفته از تجربیات فراگیری انسان است: در تجربه همگانی ریختن مایعی در لیوان و دیدن اینکه سطح مایع بالا می‌رود، تناظری با قلمرو مفهومی خط عمود برقرار می‌کند و بیشتر با بالا و کمتر با پایین متناظر می‌شود (Lakoff & Johnson, 1980: 154-155) یا طرح‌واره:
 - تب بیمار بالاست.

صاحب‌نظران شناختی معتقدند درک استعاری انسان براساس ادراک غیراستعاری وی بنا می‌شود. انسان موضوعات انتزاعی و ناملموس یا فاقد ساختار را از طریق

موضوعات عینی‌تر و سامان‌یافته‌تر درک می‌کند. این امر از ساده‌ترین امور روزمره تا پیچیده‌ترین مفاهیم علمی را دربرمی‌گیرد و به ذهن آدمی یاری می‌رساند تا به خردورزی انتزاعی نائل شود. یکی از ویژگی‌های نظام استعاره‌های مفهومی قراردادی، ناخودآگاهانه بودن و خودکار بودن آنهاست؛ به این معنا که آدمی استعاره‌ها را به صورت مداوم و بدون هیچ‌گونه تلاش آگاهانه‌ای به کار می‌برد.

در دو مکتب خردگرایی و تجربه‌گرایی به عینی‌گرایی توجه شده است؛ اما این دو مکتب در تبیین چگونگی رسیدن به حقیقت با هم اختلاف نظر دارند. خردگرایان برای دستیابی به حقیقت ظرفیت‌های ذاتی خرد و ذهن آدمی را برمی‌گزینند و تجربه‌گرایان درک حسّی مستقیم یا غیرمستقیم را. لیکاف (196-195: 1980) در کتاب *استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم* به ردّ هر دو دیدگاه عینی‌گرایی و ذهن‌گرایی می‌پردازد و راه سومی را پیشنهاد می‌کند که آن را «واقع‌گرایی تجربی» می‌نامد. در انگاره «واقع‌گرایی تجربی» اشیاء و پدیده‌ها در رابطه تعاملی ما با آنها درک می‌شوند و این درک به نوع خوانش ما از آنها بستگی دارد. لیکاف می‌گوید:

آنچه که هر دو دیدگاه نادیده می‌گیرند، درک ما از جهان از طریق تعامل ما با آن است. آنچه عینی‌گرایی نادیده می‌گیرد این است که ادراک ما، به نظام‌های مفهومی فرهنگی وابسته است و نمی‌تواند درکی مطلق باشد. به‌علاوه، نظام‌های مفهومی بشر در ذات خود استعاری محسوب می‌شوند و شامل درک تخیلی یک چیز بر اساس چیزی دیگر. از سوی دیگر، ذهن‌گرایان به این نکته توجه نمی‌کنند که حتی تخیلی‌ترین ادراکات ما در عملکرد ما در محیط‌های فیزیکی و فرهنگی پیرامونمان ریشه دارد. از این‌رو، درک استعاری شامل استلزام استعاری است که در واقع صورت تخیلی عقلانیت محسوب می‌شود (Ibid).

لیکاف استعاره را سازوکاری برای آفرینش معانی تازه از واژه‌های موجود در زبان توصیف می‌کند. این ایده در مقابل سنت فلسفه غرب قرار می‌گیرد که استعاره را امری صرفاً انتزاعی می‌داند.

با توجه به آنچه گفته شد، استعاره در رویکرد معاصر پدیده‌ای صرفاً زبانی نیست؛ بلکه فرایند تفکر انسان، استعاری است. از این‌رو، استعاره تنها در واژگان زبانی دیده

نمی‌شود؛ بلکه در مفاهیم نهفته است. استعاره از آن جهت پدیده‌ای شناختی است که انسان مجموعه‌ای از پدیده‌ها را با توجه به مجموعه دیگری از پدیده‌ها درک می‌کند.

۵. طرح‌واره چیست؟

معانی با استناد به ساختارهای هندسی - فضایی و ملموس در ذهن شکل می‌گیرند. این ساختارها فضاها یا مفهومی با ابعاد کیفی متفاوتی را به وجود می‌آورند. این ابعاد یا به وسیله گیرنده‌های حسی دریافت می‌شوند؛ یا به صورت اکتسابی بازسازی و درک و تولید می‌شوند؛ یا دریافت آن‌ها به فرهنگ جامعه وابسته است. یکی از بنیادی‌ترین ساختارهای مفهومی، «طرح‌واره‌های^۶ انگاره‌ای» هستند. این طرح‌واره‌ها دارای ساختاری فضایی‌اند و از راه الگوبرداری از مکان‌شناسی شناختی حوزه‌های تجربی در ذهن شکل می‌گیرند و امکان ایجاد ارتباط میان تجربه‌های فیزیکی ما را با حوزه‌های شناختی پیچیده‌تر همچون زبان فراهم می‌آورند.

ما بر اساس تجربیات فیزیکی خود همچون حرکت، اعمال نیرو، درهم شکستن موانع، عمل و عکس‌العمل، خاصیت ظرف و مظهری پدیده‌ها، چرخش، ارتباط، دوری و نزدیکی و جهت، ساختارهای مفهومی بنیادینی را برای خود ایجاد می‌کنیم و آن‌ها را در اندیشیدن به موضوعات انتزاعی‌تر به کار می‌بریم (صفوی، ۱۳۸۳: ۲۷۳).

طرح‌واره‌ها الگوهای ادراکی و پیش‌مفهومی هستند که در مراحل بعد، انسان آن‌ها را به حوزه‌های انتزاعی و مجرد نیز تعمیم می‌دهد. برای مثال تجربه فیزیکی ما از حرکت در مسیر، به ایجاد طرح‌واره حرکتی می‌انجامد. این ساختار ذهنی و پیش‌مفهومی انسان را قادر می‌کند تا بتواند مفاهیم بسیار مجرد و ذهنی را نیز در قالب طرح‌واره حرکتی بیان کند. «برسر یک دوراهی قرار گرفته‌ام»: در این جمله زندگی جاده‌ای در نظر گرفته شده است که در مسیر آن، دوراهی وجود دارد. در این مثال، لزوم یک انتخاب در زندگی با تجربه فیزیکی حرکت در جاده قابل درک است (همان‌جا). طرح‌واره‌ها و استعاره‌ها با هم پیوند دارند. برای مثال، گویشوران زبان اغلب برای بیان «صمیمیت» از قالب «حرارت» و «دما» یا از قالب «فاصله» استفاده می‌کنند.

از این رو، استعاره اغلب فرایندی است که از طریق آن مفهوم‌سازی یک بخش از تجربه با استفاده از قالب دیگری بیان می‌شود. در نتیجه، برای هر استعاره می‌توان یک حوزه مبدأ^۱ و یک حوزه مقصد^۲ در نظر گرفت (Aherns, 2001: 279).

۶. استعاره‌های جهتی

در استعاره‌های جهتی نظامی کلی از مفاهیم با توجه به مفاهیمی دیگر سازمان‌بندی می‌شوند. استعاره‌های جهتی قراردادی یا دلخواهی نیستند؛ بلکه بر مبنای تجربه‌های فیزیکی و فرهنگی انسان‌ها شکل می‌گیرند. استعاره‌های جهتی مفاهیم را با اعطای صورت مکانی در جهت‌های متقابل به یکدیگر مرتبط می‌کنند. وظیفه این نوع استعاره‌ها بیش از هر چیز، برقراری انسجام در نظام مفهومی ماست (Lakoff & Johnson, 1980: 14-18). تقابل‌های بالا یا پایین، جلو یا پشت، راست یا چپ، مرکزی یا حاشیه‌ای، درون یا بیرون همه از این دست به‌شمار می‌روند. این نوع بازنمایی‌های استعاری تصادفی و اتفاقی نیستند؛ بلکه بر مبنای تجربه، فرهنگ و ساختار بدنی انسان شکل می‌گیرند؛ همچنین بر اساس اینکه ما چگونه به لحاظ فیزیکی در یک محیط خاص یا فرهنگ متفاوت در تعامل هستیم، ساخته می‌شوند. استعاره‌های جهتی با تصویر فضای هندسی‌ای که در ذهن به‌وجود می‌آورند، مفهومی جدید و در نتیجه درکی جدید می‌آفرینند. گویی در این دسته از استعاره‌ها با یک مبنای^۱ مفهومی سروکار داریم که اجزای درونی‌اش با استفاده از حوزه مقصد پر می‌شود.

۶-۱. بالا و پایین

استعاره «بیشتر بالاست» برگرفته از تجربه‌های انسان و آموزه‌های او است. برای مثال، در بازی‌ها و مسابقات هدف این است که یکی در مرتبه‌ای بالاتر از دیگری قرار گیرد و برنده شود. یکی از انگیزه‌های قوی کسی که بیشتر درس می‌خواند این است که شاگرد ممتاز کلاس باشد. تجربه همگانی ریختن مایعی در لیوان و دیدن بالا آمدن سطح مایع، تناظری با قلمرو مفهومی خط عمود برقرار می‌کند و بیشتر با بالا و کمتر با

پایین متناظر می‌شود. در نمونه‌های زیر استعارهٔ جهتی بالا و پایین با مفاهیم دیگری بیان شده است:

- از شادی پر در آوردم.

- از ناراحتی سرش را پایین انداخت.

گاهی ساختار بدن انسان نیز پایهٔ طرح‌وارهٔ بالا و پایین را فراهم می‌کند:

- سرت را بالا بگیر و از چیزی خجالت نکش.

- کارگر تحت سلطهٔ کارفرما و تحت کنترل اوست^{۱۱}.

این استعاره‌ها میان فاعل انسان و آنچه در جهان یافت می‌شود، نوعی رابطهٔ مکانی پدید می‌آورند. جمله‌های یادشده نشان می‌دهد شادی و موفقیت با مفهوم «بالا» و ناراحتی، شرمندگی، شکست، خواب و مردن با مفهوم «پایین» ارتباط دارند. در ادامه به برخی آیاتی اشاره می‌شود که در آن‌ها مفهوم بالا یا پایین آمده است:

- «لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا» (اسراء، ۲۲): با خداوند شریکی دیگر قرار مده که در این صورت حالت ایستادگی (بالا) از شما گرفته می‌شود و اقتدار و سرافرازی نخواهید داشت و به ذلت و زبونی می‌افتید (پایین). به عبارت دیگر، حالت قیام و ایستادگی انسان به دلیل شریک قائل شدن برای خداوند، به حالت قعود و نشستگی تبدیل می‌شود. این نشستگی همراه با مذلت و خواری برای او است. این آیه نشان می‌دهد برترین حالت انسان همان ایستادگی است و نشستن مرتبهٔ نازل‌تری برای او است. از این رو اعتقاد به توحید جهت برتر و بالا، و شرک به خداوند جهت پایین و پست را نشان می‌دهد.

- «إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ» (حجر، ۹): قرآن در بالاست و از بالا نازل شده است.

- «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (انشراح، ۴): و یاد و ذکر تو را بلند کردیم (بالا بردیم). «رفع» و «ترفیع» در زبان قرآن در معنای بالا بردن به کار رفته است؛ ولی نه به معنای ترفیع مکانی، بلکه منظور رفعت معنوی است و در واقع مقصود از آن، عظمت و برتری دادن به موضوع یادشده از جمله «ذکرک» (یاد پیامبر اکرم ص) یا بالا بردن عمل صالح است.

- «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر، ۱۰): ... او عمل صالح را بالا می‌برد.

- «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله، ۱۱): خداوند کسانی از شما را که ایمان آوردید و کسانی که درجات علمی به آنان داده شده است بالا می‌برد. به عبارت دیگر، هر چه بر علم و ایمان انسان افزوده شود، موجب بالا رفتن او و کسب مقام رفیع نزد خداوند می‌شود.

- «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ» (حجرات، ۲): صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید. این آیه نشان می‌دهد در پیشگاه رسول خدا (ص) باید به آرامی صحبت کرد و صدا نباید بلندتر از صدای رسول‌الله باشد. جنبه استعاری آن به این جهت است که نباید روی سخن پیامبر (ص) سخنی دیگر گفت؛ زیرا سخن وی حجت است و بر سخنان سایر افراد اولویت دارد.

- «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین، ۴-۵): انسان در بالاترین مرتبه خلق شده سپس به پایین‌ترین درجات فرستاده شده است. در این آیه نیز مشاهده می‌شود برای خلقت انسان مراتب مکانی در نظر گرفته شده؛ چنان‌که در آیه‌ای دیگر این مرتبه سفلی (پست) برای کلمه کفر به کار برده شده است. به این معنا که مفهوم گفتار مکانی شده است که گاهی می‌تواند در بالا (علیا) باشد و گاه در پایین (سفلی). در واقع در این استعاره، بالا/پایین بودن معرف ارزش سخن است که اگر سخن خداوند باشد ارزشمند است و اگر سخن کافران باشد پست و بی‌ارزش.

- «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» (توبه، ۴۰).

- «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا» (قدر، ۴): ملائکه و روح در این شب پایین می‌آیند. تعبیر انزل در این آیه و آیات مشابه فراوان که به نزول قرآن اشاره می‌کنند، همه ناظر بر فرود آیات از مقام قدس الهی است نه حقیقتاً نزول مکانی.

- «أُنزِلُ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ» (مائده، ۱۱۴): بر ما از آسمان مواد خوردنی نازل کن. این آیه به وجود رزق و روزی در آسمان اشاره دارد.

- «إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ» (مطففین، ۱۸): همانا کتاب یا نامه اعمال نیکان در بالاترین جایگاه است.
- «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ» (همان، ۷): همانا کتاب یا نامه اعمال بدکاران در سجین (پایین ترین جایگاه) است.
- «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» (فرقان، ۶۷): و کسانی که وقتی انفاق می کنند نه زیاده روی می کنند و نه از حد کم می کنند و بین این دو در تعادل هستند. رعایت حد اعتدال در انفاق و در سایر امور اصلی ثابت و محوری در اسلام است؛ درحالی که اسراف و بخل جامعه را از حالت اعتدال خارج می کند. تحلیل استعاره بالا یا پایین در این آیات نشان می دهد:
۱. استعاره جهتی بالا یا پایین در ساختار مفهومی برخی از واژه های انتزاعی قرآن به کار رفته است. «اعتقاد به توحید، علم، ایمان، قرآن، بهشت، دعا، خلقت انسان، اعمال نیک، رحمت خداوند، باران، ذکر و یاد پیامبر، رزق و روزی و...» در بالا فرض شده یا به سمت بالا جهت گیری شده اند.
 ۲. «شادی، آگاهی، هستی، تندرستی، قدرت، خوبی، فضیلت، منطق، زیاد بودن، کنترل داشتن و موقعیت برتر داشتن، افتخار و سربلندی و امید» در جهت «بالا» قرار دارند و «شرک، غم و اندوه، ناآگاهی، نیستی، بیماری، ضعف، بدی، ردیلت، بی منطقی، کم بودن، تحت کنترل بودن و زیر دست بودن، خجالت و شرمندگی و ناامیدی» در جهت «پایین» هستند.
 ۳. در قرآن واژه های «یرفع، قیام، علیین و احسن تقویم» بر مفهوم بالا و واژه های «فتقعد، انزل، سجین و اسفل سافلین» بر مفهوم پایین دلالت دارند. چرا علم و ایمان باعث بالا رفتن و ترفیع انسان و نادانی و کفر و شرک موجب پایین آمدن و سقوط انسان می شود؟ چرا گناه کردن برای انسان آسان تر از گناه نکردن است؟ زیرا گناه کردن در سراسیمی قرار گرفتن و رو به پایین حرکت کردن است؛ از این رو حرکت در سراسیمی به مراتب ساده تر از بالا رفتن از شیب تند و صعود به قله است. از گناه به «سقوط، هبوط، فُعود، پایین رفتن و اسفل سافلین» یاد شده است. در این

سراشیبی رو به سقوط، انسان با هر گناهی افق دیدش کمتر می‌شود و در نتیجه با گناه بیشتر انس می‌گیرد و بازگشت به مسیر و جایگاه اولیه برایش سخت‌تر می‌شود. از سوی دیگر، حرکت به سمت بالا و صعود، موجب وسعت دید انسان می‌شود. آدمی هرگام که رو به بالا و در جهت صعود به قلّه برمی‌دارد، بر وسعت افق دید خود می‌افزاید و سختی پیمودن راه برایش لذت‌بخش می‌نماید. این نکته نشان‌دهنده تأثیر تجربیات بر نوع و جهت استعاره‌هاست.

۲-۶. پشت و جلو

- وقتی به پشت سر و گذشته می‌نگرم، حسرت سراپای وجودم را فرا می‌گیرد.
 - وقتی به فردا می‌اندیشم، نور امید را می‌بینم و توانی دوباره می‌یابم.
 جمله اول نشان می‌دهد گذشته در پشت سر است. از آنجا که گوینده زمان گذشته را از دست داده یا آن را با رنج و ناراحتی سپری کرده است، با اندوه و حسرت (به صورت منفی) از آن یاد می‌کند. اما در جمله دوم وجود آینده در پیش‌رو، برای جبران گذشته، به او توانی دوباره (به صورت مثبت) می‌دهد. به نظر لیکاف و جانسون (14: 1980) تقابل‌های جهتی در طبیعت به صورت فیزیکی و عینی وجود دارند. اما برخی از آن‌ها در فرهنگ‌های مختلف، متفاوت عمل می‌کنند. مثلاً در فرهنگ قرآن «زمان گذشته» پیش روی ماست و با استعاره «جلو» بیان می‌شود و در فرهنگی دیگر، پشت سر ما قرار دارد.
 - «وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ» (مائده، ۴۶): و بعد از آن‌ها (پیامبران پیشین) عیسی پسر مریم را فرستادیم که آنچه پیش از او (بین یدیه) از کتاب تورات وجود داشت، تصدیق و تأیید کند.
 در آیات زیر واژه «خَلْف» که به معنای پس، پشت سر و جانشین (بد) است، بر زمان آینده دلالت دارد:

- «فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً» (یونس، ۹۲): امروز پیکر تو (فرعون) را نجات می‌دهیم (و از آب بیرون می‌افکنیم) تا از برای کسانی که پس از تو هستند عبرتی باشد.

- «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنِيِّ» (اعراف، ۱۶۹).

- «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ» (مریم، ۵۹).

- «ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى» (نازعات، ۲۲): سپس روی از حق بگردانید و به کوشش و تلاش برخاست. نپذیرفتن سخن حق، به صورت پشت‌کردن بیان شده است.

- «تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى» (معاوج، ۱۷): می‌خواند کسی را که به حق پشت کرده و اعراض نموده است.

بررسی آیات نشان می‌دهد زمان آینده با واژه «خلف» به معنای «پس و پشت» و زمان گذشته با عبارت «بین ایدیه‌م» به کار رفته است. این مفاهیم نشان می‌دهد برای پند و عبرت گرفتن از زمان گذشته، باید آن را همیشه مقابل دیدگان قرار دهیم. به بیان دیگر، زمان گذشته همچون سرمایه‌ای در دست ماست؛ از این رو قرآن با عبارت «من بین ایدیه‌م» از آن یاد کرده است.

۳-۶. راست و چپ

- «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» (واقع، ۲۷): و اصحاب یمن چه خوش‌روزگارند.

- «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» (واقع، ۴۱): و اصحاب شقاوت که نامه عملشان

به دست چپ است چه روزگار بدی دارند.

- «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ. وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» (واقع،

۸-۹): پس گروه راستان اصحاب یمن هستند که چقدر در تنعم به سر می‌برند و

گروه ناراستان اصحاب شومی و شقاوت‌اند که چقدر روزگارشان سخت و بد

است.

- «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ قَرَأُوا كِتَابِيَهُ... وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا

لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهُ» (حاقه، ۲۵ و ۱۹): پس کسی که نامه عمل او را به دست راستش

دهند گوید بیایید نامه مرا بخوانید... و اما آن کس که نامه عملش را به دست چپش دهند گوید ای کاش نامه مرا به من نمی‌دادند.

- «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (حدید، ۱۲): درباره مؤمنان گفته شده که نور آن‌ها در پیش رو و سمت راستشان است. این آیه نشان می‌دهد افرادی که نامه اعمالشان به دست چپ داده می‌شود، نور نخواهند داشت^{۱۲}؛ زیرا یاران سمت راست نورانی و افراد سمت چپ در تاریکی به‌سر می‌برند.

- «ثُمَّ لَا تَبِيبُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (اعراف، ۱۷): این آیه درباره اغوای شیطان است. منظور از «بین ایدیهم» مال دنیا، «من خلفهم» اولاد، «ایمانهم» وسوسه در امور دینی و افراط در آن‌ها و عقاید مختلف، و مقصود از «شمائلهم» گناهان است که به‌ترتیب اموال دنیا در پیش رو، اولاد در پشت‌سر (بعد از مرگ)، کارهای ایمانی در سمت راست و گناهان در سمت چپ قرار دارند. به‌عبارت دیگر، شیطان مردم را از جهت اموال، اولاد، افراط در کارها و عقیده‌های دینی و سرانجام ارتکاب گناهان می‌فریبد و گمراه می‌کند (قرشی، ۱۳۵۴: ذیل واژه شمال).

در این آیات واژه «یمین» از ریشه «یمن» و به دو معناست: اولی به معنای «مبارک بودن و بابرکت بودن» و دیگری به معنای سمت «راست» است (همان، ذیل واژه یمن). اصحاب «یمین یا میمنه» هم به معنای اصحاب خیر و برکت و هم به معنای یاران سمت راست است. به‌عبارت دیگر، یاران دست راست یا اصحاب میمنه همان باسعادت‌ها، و به عکس، اصحاب مشئمه همان اصحاب شوم و بدی هستند. در واقع، یاران سمت راست بر اثر اطاعت حق اهل برکت و سعادت شده‌اند و این دو مفهوم یکی، دیگری را تداعی می‌کند. واژه‌های «شمال و یمین» در قرآن اغلب به معنای «چپ و راست» به‌کار رفته است. یکی از دلایل کاربرد اصحاب یمین و اصحاب شمال در قرآن این است که نامه اعمال عده‌ای در روز قیامت به دست راست و عده‌ای دیگر به دست چپ آن‌ها داده می‌شود. همچنین در این روز جهنمی‌ها به سمت چپ صحرای محشر برده می‌شوند.

بررسی استعاره راست و چپ نشان می‌دهد انسان، جهانی کوچک و جهان، انسانی بزرگ است. به عبارت دیگر، تمام عالم خلقت مانند خلقت انسان است؛ همان‌طور که انسان راست و چپ دارد، جهان هستی نیز راست و چپ دارد.

۶-۴. درون و بیرون

۶-۴-۱. سخن گفتن (قول) در قرآن به دو شکل آمده است:

سخن گفتن عیان و آشکار (Out) به گونه‌ای که اطرافیان بشنوند. این نوع در گفت‌وگوهای بین افراد از جمله گفت‌وگوی حضرت موسی (ع) با فرعون دیده می‌شود.

سخن گفتن با خود و در درون (In) به گونه‌ای که صدایی تولید نشود و از دست‌گاه گفتار نیز از جمله لب و دهان استفاده نشود. به این نوع سخن گفتن در سوره یوسف آیه ۷۷ در ماجرای سرقت پیمانانه و یافتن آن از کیسه بنیامین در دربار عزیز مصر اشاره شده است:

- «قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَائًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ» (یوسف، ۷۷): برادرانش گفتند برادر بنیامین (یوسف) نیز در گذشته دزدی کرده است. یوسف (ع) موضوع را اظهار نکرد و در درون با خود گفت: «شما در جایگاه بدی قرار دارید.» در این نوع گفت‌وگو فرد با خود سخن می‌گوید و آوایی از دهان تولید نمی‌شود، بنابراین صدایی هم شنیده نمی‌شود.

۶-۴-۲. پاکی (طهارت) نیز در قرآن به دو جنبه درونی و بیرونی مربوط می‌شود. شست‌وشو و غسل کردن با آب موجب پاکی ظاهری و بیرونی (Out) جسم انسان می‌شود. «آب، خاک، آفتاب و آتش» از مطهرات بیرونی و ظاهری هستند و ذکر شهادتین، ایمان به خدا، دوری از افکار پلید و پرهیز از گناه از مطهرات درونی و باطنی (In) به‌شمار می‌روند. برپاداشتن نماز، روزه گرفتن و انجام کارهای نیک نیز بر پاکی درون و بیرون می‌افزایند و موجب حفظ آن می‌شوند.

- «فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» (مائده، ۶): صورت‌ها و دست‌هایتان را بشویید (بخشی از دستور وضوگرفتن). در این آیه به «پاکی و شست‌وشوی بیرونی» اشاره شده است.
- «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» (الاعلی، ۱۴): همانا رستگار شد کسی که خود را تزکیه کرد. این آیه به پاکی درون اشاره می‌کند که پاکی بیرون را نیز به دنبال دارد.
- «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا» (توبه، ۱۰۳): از اموالشان صدقه بگیر تا بدین وسیله آن‌ها را پاک و پاکیزه بگردانی. خداوند در این آیه به پیامبر (ص) فرمان می‌دهد تا با گرفتن صدقه (خمس و زکات و انفاق) اموال آنان را پاک کند. این پاکی از نوع پاکی درون است؛ هر چند با نمودی بیرونی آغاز می‌شود. خداوند در آیات دیگر از جمله آیه ۱۰۸ سوره توبه تأکید می‌کند: «خداوند پاکان را دوست دارد» که از آن هر دو جنبه پاکی (بیرونی و درونی) دریافت می‌شود و پاکی و پاکیزگی درونی جز با صدقه دادن یا توبه کردن (تزکیه) ممکن نیست.
- ۳-۴-۶. در قرآن برای انسان دو نوع جامه بیرونی و درونی بیان شده است: لباسی که بدن انسان را می‌پوشاند و لباس تقوا.
- «وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ» (کهف، ۳۱): و جامه‌های سبزرنگی از پرنیان به تن دارند.
- «وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» (حج، ۲۳): و لباسشان در آنجا (بهشت) حریر است.
- «وَتِيَابِكَ فَطَهَّرٌ» (مدثر، ۴): و جامه‌ات را پاک کن. به لباس بیرونی و پوشاک انسان اشاره دارد.
- «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أُنزِلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» (اعراف، ۲۶): ای فرزندان آدم همانا برای شما لباسی فرستادیم که ستر عورت شما کند و زیبا و نرم باشد و لباس تقوا بهتر است. در این آیه به هر دو نوع لباس اشاره شده؛ اما تصریح شده است که «لباس التقوی ذالک خیر». به این معنا، تقوا پوششی است که آدمی با پوشیدن آن هم از نظر مرتبه برتر از دیگران (بالا تر) جلوه می‌کند و هم او را از پوشش‌های دیگر حفظ می‌کند؛ زیرا آن لباس معنوی درونی است. منظور از لباس تقوا، حیا و عمل صالح است.

۴-۴-۶. در قرآن از زبان (لسان) به دو شکل یاد شده است: زبان فیزیکی به عنوان یکی از اندام‌های درون دهان و زبان انتزاعی به عنوان ابزار اندیشه و بیان و سخنوری که هر دو با واژه «لسان» به کار رفته‌اند.

- «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» (بلد، ۱۰): و برای انسان یک زبان و دو لب قرار دادیم.

- «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل، ۱۰۳): و این زبان عربی روشن است.

۵-۶. مرکزی و حاشیه‌ای

خورشید در منظومه شمسی نقش محوری و مرکزی دارد و سایر کره‌ها از آن نور می‌گیرند، به دور خورشید می‌گردند و در مقایسه با آن نقشی حاشیه‌ای دارند. این مثال نمونه‌ای عینی از مفاهیم مرکزی و حاشیه‌ای در جهان خارج است که در آن، جهت مرکزی نسبت به جهت حاشیه‌ای نقشی برجسته و محوری دارد. در اینجا به برخی آیات قرآن که دربردارنده این نوع استعاره هستند، اشاره می‌شود:

- «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۹۶): اولین خانه-

ای که در کره زمین بنا نهاده شد، خانه کعبه بود که با بنای آن سایر خانه‌ها ساخته و جهت‌گیری شدند. در واقع جهت قبله رو به کعبه و رو به اولین خانه ساخته شده در زمین است. از این رو، وجود خانه کعبه نوعی فضاسازی و مرکزیت ایجاد کرده و بر اساس آن، مساجد و خانه‌های اطراف آن در جامعه اسلامی جهت‌دهی شده است. کعبه از آن جهت که زمین برگزیده است و به دست پیامبران الهی ساخته شده و قبله‌گاه مسلمانان است، نسبت به سایر جایگاه‌ها شرف مکانی و محوریت دارد و رفتن به چنین جایگاهی بدون انجام مناسک خاصی امکان‌پذیر نیست. مساجد در هر شهری برای خانه‌های اطراف نقش مرکزی دارند. در واقع موقعیت خانه‌ها، خیابان‌ها، کوچه‌ها و مسیرها در هر محله از شهر با توجه به جایگاه مسجد همان محله تعیین می‌شود.^{۱۳} رفتن به مکان‌های مقدس از جمله مسجدالحرام و سایر مساجد شرایط ویژه‌ای دارد. در قرآن نیز تأکید شده است هنگام رفتن به مسجد خود را زینت کنید: «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف، ۳۱): ای فرزندان آدم! نزد هر مسجد به هنگام نماز، زینت‌های خود را برگزید.

- «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره، ۱۴۳). این آیه نشان می‌دهد پیامبر اکرم (ص) برای «امت وسط» گواه است و آن‌ها برای عموم مردم گواه هستند. با توجه به این آیه و برخی آیات دیگر از جمله آیه ۷۸ سوره حج: «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» روشن می‌شود که منظور از امت وسط ائمه اطهار هستند؛ زیرا آنان افراد ممتاز جامعه اسلامی بوده و بر این جامعه گواه‌اند. بنابر این، امت وسط امتی است که در یک طرفش پیامبر اکرم (ص) و در طرف دیگرش مردم قرار گرفته است. در واقع «امت وسط» به دلیل وجود انسان‌های کامل در آن، نقش نگین را برای مردم ایفا می‌کند.
- «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ» (بقره، ۲۳۸): مراقب نمازها به‌ویژه نماز ظهر باشید. هر مسلمانی برای ادای نمازهای پنج‌گانه باید همیشه مراقب افق و جهت‌های خورشید در آسمان باشد. ادای نماز ظهر دقیقاً زمانی است که خورشید در وسط آسمان در اوج تابش باشد و این زمان اوج مشغله کاری انسان نیز است. بنابراین نسبت به اوقات روز، نماز ظهر دقیقاً بین نمازهای صبح و مغرب قرار گرفته است. نمازگراری که به کار دنیا و آخرت هر دو اهمیت می‌دهد، از وقت نماز ظهر غافل نمی‌ماند. اوقات نماز نسبت به سایر اوقات شرف زمانی و نقش محوری دارد و در بین نمازهای روزانه، نماز ظهر از مرکزیت برخوردار است. همچنین خواندن نماز، آداب خاصی دارد که باید رعایت شود و حداقل شرط آن، ایمان به خدا و پاک بودن و وضو داشتن است.
- در بین ایام سال نیز برخی روزها و شب‌ها نسبت به سایر ایام نقش مرکزی و شرف زمانی دارند؛ به همین دلیل دارای آداب خاصی هستند و در زندگی انسان نقشی تعیین‌کننده دارند. عید قربان، عید فطر، عید مبعث، عید نوروز و نیز شب‌های آحیا یا همان شب‌های قدر در ماه مبارک رمضان، ایام‌الله شناخته می‌شوند. در قرآن نیز بر یادآوری ایام‌الله تأکید شده است: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (ابراهیم، ۵): و روزهای خداوند را برایشان یادآوری کن.

نتیجه گیری

کاربرد استعاره تنها در حوزه زبان ادبی نیست و چون ماهیتی فرازبانی دارد، در حوزه اندیشه و تفکر انسان‌ها هم ظهور فراوان دارد. با بررسی استعاره‌های جهتی بالا و پایین، پشت و جلو، راست و چپ، درون و بیرون، و مرکزی و حاشیه‌ای درمی‌یابیم در زبان قرآن مفاهیم ارزشی زیادی در حوزه مقصد هستند که با انطباق حوزه مبدأ، «مکان» بر آن‌ها تصویرسازی و ارزش آن‌ها مشخص می‌شود. در برخی موارد ترکیب دو حس موجب تشخیص یک پدیده می‌شود؛ مثلاً مفهوم فاصله یا با چشم یا با گوش و در برخی موارد با هر دو درک می‌شود.

اغلب اصطلاحات استعاره‌های جهتی را که در گفتار به کار می‌روند، می‌توان به دو گروه کلی مثبت و منفی تقسیم کرد که مبنای هر کدام از آن‌ها احساس یا تجربیات مثبت و خوشایند یا منفی و ناخوشایند انسان است. مثبت‌ها دربردارنده سازندگی، انرژی، امیدواری، حیات، پیشرفت و ترقی، بهبود زندگی و امکانات و شکوفایی است؛ حال آنکه موارد منفی دربردارنده تخریب، ضعف، ناامیدی، مرگ و نیستی است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد برخی استعاره‌ها که دارای جهت مکانی «بالا»یند، با معنا یا رویداد یا احساس مثبت همراه هستند؛ درحالی‌که استعاره‌های جهتی «پایین» معانی، رویداد یا احساس منفی را القا می‌کنند. به عبارت دیگر، مفاهیم خوب و ارزشمند در بالا و مفاهیم بی‌ارزش یا ضعیف در پایین مفهوم‌سازی می‌شوند.

جایگاه انسان در هستی تعیین‌کننده نوع استعاره است و تمام استعاره‌های ساخته دست بشر، انسان‌محور هستند. به عبارت دیگر، انسان خود را محور عالم هستی می‌داند و همه چیز را در مقایسه با خود و موقعیت و جایگاه خود می‌سنجد. برای مثال اگر باران یا برف از آسمان به سمت زمین که انسان در آن قرار دارد ببارد، به فرود آمدن باران یا برف از بالا به پایین تعبیر می‌شود. اما اگر آب یا نفت را از چاه بیرون بیاورند، عبارت «آب را از چاه بالا کشیده‌ایم» یا «نفت را استخراج کرده‌ایم» به کار می‌رود. از آنجایی که قرآن برای هدایت بشر نازل شده، با توجه به درک انسان و محوریت او در عالم، مفاهیم بسیاری در آن به کار رفته است. بسیاری از استعاره‌های قرآن با بر اساس دیدگاه انسان نقل شده‌اند؛ از این رو برای او درک‌شدنی هستند. اما اگر غیر از این

باشد، قادر به درک آن نخواهد بود. بنابراین همه جهت‌ها، اعتباری و در عین حال نسبی هستند. شیئی که نسبت به شیئی دیگر بالا است، ممکن است در مقایسه با شیئی دیگری در مرتبه پایین‌تری قرار داشته باشد. این مراتب و درجه‌بندی در مورد پدیده‌های انتزاعی نیز رعایت می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

1. *Metaphors We live By*
2. Mapping
3. Asymmetry
4. Conceptual Metaphor Theory
5. Subjective

۶. برای توضیح بیشتر مثلاً می‌توان گفت در بسیاری از زبان‌ها «بیشتر بالا است» و «کمتر پایین است» مصداق دارد. اما تقریباً در هیچ زبانی عکس آن صادق نیست؛ یعنی زبانی نیست که در آن «بیشتر پایین باشد» و «کمتر بالا». چرا؟ پاسخی که در نظریه معاصر استعاره داده می‌شود این است که استعاره «بیشتر بالا است» برگرفته از تجربه است؛ یعنی در تجربه همگانی ریختن مایع بیشتر در ظرف و دیدن اینکه سطح مایع بالا می‌رود. برای اطلاع بیشتر ر.ک: *فصلنامه هنرورشن*. س. ۱. ش. ۱. ویژه استعاره.

7. Schema
8. Source Domain
9. Target Domain
10. Skelet

۱۱. نمونه‌های بیشتری را می‌توان مثال زد:

- نزدیک بود از شرم به زمین فرو رود.
- سری توی سرها درآورده است.
- سرافرازی و سربلندی شما را آرزومندم.
- بیچاره از شدت بیماری افتاد و مرد.

۱۲. به این مفهوم که «هدایت نور است» یا «خوبی روشن است» یا «بدی تاریک است». مثلاً آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره، ۲۵۵) هدایت الهی را نور توصیف کرده است. همچنین در آیه ۵۸ سوره نحل «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا» به این نکته اشاره شده است که اعراب جاهلی پس از شنیدن خبر دختردار شدن چهره‌هایشان از ناراحتی سیاه می‌شد و خداوند این نکته را در مقام ذم آن‌ها بیان کرده است.

۱۳. در کتاب *تاریخ نیشابور* اثر ابوعبدالله حاکم نیشابوری (۳۲۱-۴۰۵ هـ ق) که به گفته محمد رضا شفیعی کدکنی مهم‌ترین کتابی است که در تاریخ تمدن اسلامی تا قرن چهارم درباره شهرها نوشته شده است، در این کتاب شهر نیشابور با مرکزیت مسجد جامع به چهار ربع و دوازده ولایت تقسیم شده است: «اما ارباع نیشابور چار است: ریوند، مارل شامات، بشتفروش و کیفیت قسمت و مساحت آن چنان است که از چار طرف مسجد جامع به هر طرفی رفتند و تا کنار زمین ولایت قری و قنوت را به آن ربع نسبت دادند...». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۵).

منابع

- ابودیوب، کمال. (۱۳۷۰). «طبقه‌بندی استعاره جرجانی با اشاره خاص به طبقه‌بندی استعاره ارسطو». ترجمه علی محمد حق‌شناس. *مقالات ادبی، زبان‌شناختی*. تهران: نیلوفر. صص ۶۵-۱۱۲.
- پورابراهیم، شیرین. (۱۳۸۸). *بررسی زبان‌شناختی استعاره در قرآن: رویکرد نظریه معاصر استعاره*. گروه زبان‌شناسی. دانشگاه تربیت مدرس.
- حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۷۰). *مقالات ادبی، زبان‌شناختی*. تهران: نیلوفر.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۵). *صویر خیال در شعر فارسی*. چ ۶. تهران: آگاه.
- _____ (۱۳۷۸). *زبور پارسی*. تهران: آگاه.
- صدری، نیره. (۱۳۸۵). *بررسی استعاره در ادبیات فارسی از دیدگاه زبان‌شناختی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبائی.
- صفوی، کورش. (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: سوره مهر.
- قریشی، سیدعلی اکبر. (۱۳۵۴). *قاموس قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گلفام، ارسلان، عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا و سیما حسندخت فیروز. (۱۳۸۸). «استعاره در شعر فروغ فرخزاد». *فصلنامه نقد ادبی*. س ۲. ش ۷. صص ۱۲۲-۱۳۶.
- هاوکس، ترنس. (۱۳۸۰). *استعاره*. ترجمه فرزانه طاهری. چ ۲. تهران: نشر مرکز.
- Aherns, K. (2001). "When Love is not Digested". Yuchau E. Hsiano (Ed.). Presented in *Proceedings of the Cognitive Linguistics Conference*. PP. 273-302.
- Bréal, Michel. (1884). "How Words are Organized in the Mind". *The Beginnings of Semantics: Essays, Lectures and Reviews*. Comp. G. Wolf. Oxford: Duckworth. PP. 145-151.

- Clarke, Eve & Herbert Clarke. (1979). "When Nouns Surface as Verbs". *Language*. 55, 4. PP. 767-811.
- Croft, William & Alen D. Cruse. (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Crystal, David. (1991). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Oxford: Blackwell.
- Fillmore, Charles J. (1977). "Scenes and Frame Semantics". *Linguistic Structures Processing*. Comp. A. Zampolli. Amsterdam, New York: North Holland Publishing Company. pp. 55-81.
- _____ . (1976a). "Frame Semantics and the Nature of Language". *Origins and Evolution of Language and Speech*. Comp. R. Stevan. New York: Academy of Sciences. PP.20-31.
- _____ . (1976b). "The Need for frame Semantics within Linguistics". *Statistical Methods in Linguistics*. 12. PP. 5-29.
- Hurford, James R. & Brendan Heasley. (1982). *Semantics, A course book*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lakoff, George, & Mark Johnson. (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press.
- Lakoff, George. (1973). Hedges: "A Study in Meaning Criteria and the Logic of Fuzzy Concepts". *Journal of Philosophical Logic*. 2. PP. 458-508.
- _____ . (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: Chicago University Press.
- Sweetser, Eve. (1990). *From Etymology to Pragmatics: Metaphorical and Cultural Aspects of Semantics Structure*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Turner, Mark. (1994). "Design for Theory of Mining" in *Neacher and Ontogenesis of Mining*.
- Yu, Ning. (1998). *Contemporary Theory of Metaphor: The Perspective From Chinese*. Amesterdam: John Benjamins Publishing Co.